



نکات در مورد لغت

نکته اول

قبل از تکمیل ملاحظات در تعریف مجمع البحرین نکته‌ای بود که عرض می‌کنم. الغنا الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب أو ما یسمى فی العرف غناء و إن لم یطرب سواء کان فی شعر أو قرآن أو غیره. در مجمع البحرین دو اصطلاح برای غنا گفته شده الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب. دو قید آوردیم؛ أو ما یسمى فی العرف غناء و إن لم یطرب. در واقع می‌گوید صوت مشتمل علی الترجیع المطرب و قید دوم را ندارد یا صوت مشتمل علی الترجیع المطرب است و یا چیزی که ولو مطرب هم نباشد عرف به آن غنا می‌گوید.

در واقع عرف به آن که ترجیع دارد ولو مطرب نباشد در یک اصطلاح دیگری غنا می‌گوید. ممکن است چند اصطلاح در مسئله باشد:

یکی مطلق صوت حسن یا صوت حسن مشتمل علی الترجیع و یا مشتمل علی الترجیع المطرب یا علی الترجیع المطرب فی مقام السرور باشد دو اصطلاح را می‌گوید و کلمه غنا در این چهار اصطلاح به کار رفته است. گاهی حقیقتاً یا مجازاً به مطلق چیز زیبا هم غنا گفته شده است ولی به آنکه ترجیع دارد ولو حالت اطراب ندارد، قطعاً در مواردی غنا گفته می‌شود و این هم همان را می‌گوید. سواء کان شعراً أو قرآناً أو غیره می‌تواند به هر دو اصطلاح بخورد و یا به اصطلاح دوم بخورد. این نکته‌ای که در مجمع البحرین بود.

عین و مجمع البحرین و صحاح و مصباح و مقاییس و لسان العرب و تاج العروس و قاموس و حدود ده کتاب اصلی و معتبر است که با مراجعه به این‌ها تقریباً می‌شود آنچه در لغت عرب است به دست آورد. کتاب عین و مجمع البحرین هم اقدم است و هم نزدیک‌تر به فضای کلی عرف عام عرب است البته لسان العرب دائرة المعارف لغت‌شناسی است و مقاییس به صورت جمع‌وجور و مجتهدانه و دقیق نوشته شده است ولی در عین حال عین و مجمع جایگاه ویژه‌ای دارند. البته عین فقط صوت داشت که صوت هم دو معنا داشت، ولی در مجمع این بحث بود و با تفسیری که از آن به عمل آوردیم دو اصطلاح می‌گفت.



نکته دوم

نکته دیگر در مورد لغت این که در اصول مباحث مختلفی وجود دارد یکی در علائم حقیقت و مجاز بحث کرده اند و گفته اند نص اهل لغت یکی از علائم حقیقت است، یکی هم در حجیت ظواهر و یکی هم در مباحث حجج و حجیت قول لغوی بحث کرده اند. دو سه بحث مهم در قول لغویین است که آیا برای کشف معنای حقیقی می توانیم استشهد به لغت بکنیم که خیلی بحث مهمی است و معنای حقیقی را ذکر می کند یا اعم از حقیقت و مجاز است و یا قرائنی در کار است. یک بحث هم حجیت است که قول لغوی بما هوهو اعتبار دارد یا از باب این که یکی از مقدمات است تا ما اطمینانی پیدا بکنیم؟

ترتیب بحث غنا

بحث لغت شناسی

ترتیب بحث ما بعد از بیان مقدمات در بحث غنا اولین بحث لغت شناسی غنا بود و با مراجعه به کتب لغت - که نام بردیم - بإضافه مثل المنجد و أقرب که کتابهای نسبتاً خوبی در دوره های متأخر هست مجموعاً هشت تعبیر از کتب لغت به دست آورده و دسته بندی کردیم؛

ملاحظات مربوطه

بعد وارد ملاحظات مربوط به آن شدیم و حدود نه ملاحظه ذکر کردیم و به همدیگر ارجاع شد؛



نتیجه بحث

نهایتاً به سه یا چهار اصطلاح و همین‌طور به دو قید مهم ترجیع و اطراب رسیدیم و ترجیع و اطراب را معنا کردیم و گفتیم موصوف ترجیع و اطراب وصف کیفیت و صوت است نه قول و کلام و این‌ها هم وصف عارض بر صوت است و کاری به معنا ندارد. حزن و سرور و اطراب شهوانی و غیر شهوانی هم بحث شد اینکه در ظاهر صوت انسانی است نه اصوات غیر انسانی که به لحاظ لغت‌شناسی بحث شد و در مقام حکم بحث دیگری است.

ملاحظه دهم

یکی دو نکته در بحث لغت‌شناسی وجود دارد:

یکی طریبی که در اصطلاح خاص مأخوذ بود که بنا بر قواعد باید اصطلاح خاص را بگیریم در مقام کشف حکم اگر قرینه‌ای نباشد باید قدر متیقن را بگیریم؛ طرب یک عنوان و قید مقوم در مفهوم غنا است - که حکم آن را خواهیم گفت - اطراب به فعلی و شأنی تقسیم می‌شود گاهی آواز مشتمل بر ترجیع اطراب بالفعل برای شنونده دارد، کسی که می‌شنود به صورت همزمان و بالفعل حرکات غیر متعارفی به او دست می‌دهد؛ گاهی هم آوازی است که شأنیط اطراب دارد یعنی در حالت طبیعی که به دیگران عرضه بشود افراد را به وجد و طرب در می‌آورد، ولی در این مورد به هر دلیلی طریبی ایجاد نمی‌کند؛ مثلاً کسی است که غم و غصه دارد و او را تکان نمی‌دهد ولو اینکه این آواز در حال طبیعی افراد دیگر را به وجد و طرب در می‌آورد که اطراب شأنی می‌شود.

ملاک در صدق غنا از نظر لغوی

سؤالی وجود دارد که ملاک در صدق غنا از نظر لغوی اطراب فعلی است یا اطراب شأنی هم کافی است؟ تفاوت ثمره این دو روشن است؛ آواز سه حالت دارد:



۱- گاهی آهنگ مطربی که از شخص صادر می‌شود طوری است که هم عرف عادی را به وجد و طرب می‌اندازد و هم این شخص هم به وجد و طرب می‌آید که اینجا عرف عام و شخص به هم منطبق است؛ این ماده اجتماع است که هم طرب عرفی و هم طرب شخصی است، تفاوت اطراب فعلی و شأنی در این موارد است برای اینکه اطراب فعلی و شأنی که می‌گوییم یعنی اطراب موردی و شخصی و اطراب عرفی عمومی، اطراب فعلی و شأنی یا اطراب عرفی و شخصی سه حالت دارد؛ گاهی بر هم منطبق است و اگر این آواز در عرف‌های معمولی خوانده بشود موجب طرب است و شدت و حزن و سرور و خفت و اهتزاز و تهییج و تحرک برای عموم مردم ایجاد می‌کند این شخص هم از همان عموم است و همان حالت به او دست می‌دهد؛

۲- گاهی این دو از هم جدا می‌شوند یعنی اطراب عرفاً موجب طرب نمی‌شود ولی شخصی به دلیل احوال ویژه‌ای که دارد با یک آهنگ غمگین به سرو و سینه می‌زند و از خود بی‌خود می‌شود اما در عرف عام این تأثیر را ندارد.

۳- حالت سوم این که عرف عام این را طرب‌انگیز می‌داند اما این شخص به دلیل قساوت قلب تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد. گاهی فردی هیجانات و احوال روحی خاصی دارد و چیزی که طرب‌انگیز نیست برای او طرب‌انگیز می‌شود، گاهی یک نوع قساوت قلبی یا به خاطر زیاد گوش کردن یا به دلایل دیگر با این آواز تکان نمی‌خورد؛

ثمره آن سؤال در این دو قسم ظاهر می‌شود چون آنجایی که برای عرف طرب‌انگیز است برای او هم طرب‌انگیز است که قدر متیقن است اما در موارد دو و سه سؤال است که آیا غنا شامل این می‌شود یا نمی‌شود؟ اینجا چند احتمال وجود دارد:

یکی اینکه بگوییم مقصود از اطراب، اطراب فعلی است که خیلی جاها بحث لغوی همین ظاهر است، وقتی می‌گویند الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب، آوازه‌خوانی طرب‌انگیز این طرب‌انگیز یعنی طرب بالفعل ایجاد می‌کند که این کاملاً بحث شخصی می‌شود یعنی هر کسی باید خود را بسنجد و ببیند که اینجا طرب ایجاد می‌کند یا



نه هر چند که عند العرف طرب ایجاد بکند یا نکند. اگر شخص ملاک باشد جایی که در عرف طرب‌انگیز است ولی برای او طرب‌انگیز نیست قسم سوم شامل آن نمی‌شود. فعلی و شأنی به این معنا که با این مرتبط است مقصود ما است یعنی سه قسمی که داریم؛ یک وقتی چیزی برای او طرب‌انگیز است و عرف هم آن را طرب‌انگیز می‌داند؛ گاهی برای او طرب‌انگیز است ولی برای عرف نیست و گاهی برای عرف طرب‌انگیز است برای او نیست. تعبیر دقیق‌تر اینجا شخصی و نوعی است.

- یک احتمال این است که بگوییم ملاک طرب شخصی است هر کسی که حالت طربی از این آواز به او دست می‌دهد آواز ترجیعی می‌شود و آنجا که طرب‌انگیز بود غنا می‌شود چه اینکه در جای دیگر برای دیگران باشد یا نباشد،

- ثانیاً بگوییم طرب نوعی ملاک است وقتی نوع از این متأثر می‌شوند، غنا است ولو شخص او متأثر نمی‌شود

- ثالثاً این که بگوییم صوتی غنا است که هم نوع و هم شخص را به طرب بیندازد؛

- احتمال چهارم احدهما است یعنی برای شخص طرب ایجاد می‌کند یا برای نوع، اگر برای شخص طرب ایجاد نمی‌کند و برای نوع ایجاد بکند غنا است و احدهما کافی است.

آیا طرب نوعی ملاک است یا طرب شخصی؟ اینجا شأنی و فعلی حرف درستی است گرچه جایی که شخصی نیست و نوع هست ممکن است تعبیر شأنی هم اطلاق بشود.

سؤال: شخص منظر نظر شماست یا نوع؟

جواب: اینجا شخص و نوع را می‌گوییم که نوع از این متأثر می‌شود یا برای شخص طرب‌انگیز است، گاهی در عرف معمولی طرب ایجاد می‌کند ولی به شخص طرب ایجاد نمی‌کند یا بالعکس، سؤال می‌کنیم که طرب نوعی داریم یا شخصی، عین ظن نوعی و شخصی که در اصول داریم. ما طرب شخصی و نوعی داریم و چهار احتمال دارد کدام را می‌شود از لغت استفاده کرد؟ شاید ظهور اولیه لغت و واژه‌ها شخصی باشد یک وقتی می‌گوید ترجیع برای این شخص مطرب است و غنا می‌شود و مانعی ندارد که اینجا مطرب باشد و جای دیگر نباشد این‌ها مثل ماده و انرژی نیست که بگوییم نسبی آن فرقی نمی‌کند، بلکه نسبی است برای کسی که طرب



ایجاد می‌کند، غنا می‌شود و برای کسی که طرب ایجاد نمی‌کند غنا نیست، بعید نیست این‌طور باشد. اطراب مفهومی است که متناسب با هر جا و هر موردی صدق می‌کند یا صدق نمی‌کند، درعین‌حال نمی‌شود مطمئن به این احتمالات بود و احتمالات دیگر هم وجود دارد یعنی ممکن است ترجیع مطربی که می‌گوییم یعنی همانی که در عرف این تأثیر را دارد و لذا بین این چهار احتمالی که اینجا مطرح هست گر چه احتمال ملاک بودن شخصی کمی اظہریت داشته باشد اما خیلی وضوحی ندارد و نتیجه آن در بحث فقهی این می‌شود که جایی که هر دو باشد قدر متیقنش است ولی اگر از هم جدا بشود شاید نتوانیم بگوییم قدر متیقن است چون چهار احتمال پیدا شد که وقتی نتوانیم تشخیص بدهیم باید قدر متیقن را بگیریم ولی بعید نیست اظہریتی داشته باشد. از بین چهار احتمال قدر متیقن کلاهما است؛

۱- شخصی باشد،

۲- نوعی باشد،

۳- جمع الملائکین باشد یعنی آهنگی باشد که او و عرف عام را به طرب می‌اندازد.

سؤال:

جواب: به نحوی اطلاق شأنی و فعلی می‌شود داشت من هم به همان ملاحظه گفتیم اما چون شأنی و فعلی معنای دیگری هم دارد بهتر است که آن را نیاورد و الا شأنی و فعلی معنا دارد.

ملاحظه یازدهم

ملاحظه یازدهم این است که گاهی آوازا چه عرف عام و چه شخص هر کدام را ملاک قرار بدهیم، مثلاً اگر بگوییم عرف عام ملاک صدق غنا است در همان عرف عام گاهی قابلیت و استعداد ایجاد طرب در این هست ولو اینکه بالفعل یک اتفاقی افتاده که عرف عام متأثر از این نمی‌شوند فرض می‌گیریم ملاک همان نوع است ولی همین نوع گاهی بالفعل ایجاد طرب می‌کند و گاهی شأنیت ایجاد طرب داشته ولی عرف عام به خاطر شرایطی از این متأثر نمی‌شود که اینجا هم دو احتمال است که می‌گوییم شأنی یا فعلی ملاک است و همان



اجمال در اینجا هم وجود دارد گر چه ظاهر ادله همیشه ظهور در فعلیت دارد در عین حال اجمالی از این حیث اینجا وجود دارد که اگر اینجا هم مجمل شد و نتوانستیم تشخیص بدهیم آن وقت باید فعلی را ملاک قرار بدهیم. در ملاحظه دهم و یازدهم ممکن است ترجیحی به یکی از احتمالات بدهیم ولی خیلی نمی شود ترجیح روشنی داد و لذا اجمال پیدا می کند، البته راه فقهی روشن است و باید قدر متیقن را گرفت. در هر دو ملاحظه دهم و یازدهم مهم حالت های میانه است.

ملاحظه دوازدهم

ملاحظه دوازدهم بحث مطلق و نسبی بودن غنا است که بحث مهمی است و در جاهای مختلف از جمله در اخلاق هم مشاهده می شود که بحث های مفصلی شده مثلاً وقتی می گوئیم صدق حسن است و کذب قبیح است آیا این یک ارزش ذاتی مطلق است یا نسبی است که به اختلاف عرف ها یا احکام تفاوت پیدا می کند؟ نسبیت و اطلاق بحث مهمی است که از بحث های معرفت شناسی این سؤال درباره آن هست تا بحث های ارزش شناسی و اخلاق و امثال این ها؛ در بحث غنا هم سؤالی وجود دارد که غنا که می گوئیم صوت مرجع مطرب یک معنای مطلق دارد که در عرف و زمان و مکان و شرایط و احوال در آن تأثیر ندارد یا اینکه این امور عوارض ثانوی در آن تأثیر دارد؟

این یک سؤال جدی است که در پاسخ باید توجه بکنیم که در اصطلاحی که ما در باب غنا پذیرفتیم که مبنای اصطلاح قدر متیقن لغوی هست سه چهار قید بود که صوت حسن مرجع مطرب، وقتی می گوئیم غنا الصوت الحسن المرجع المطرب، با تحلیل هایی که انجام شده چهار واژه و مفهوم در تعریف این آمده که صوت انسانی حسن مرجع مطرب چیز نسبی نیست، مرجع یعنی صدایی که در گلو چرخانده شده و با تارهای صوتی زیروم خاصی به آن داده شده که آوازی می شود و به نظر می آید در آن هم نسبیتی نیست. این یا صوت انسانی مرجع هست یا نیست و تفاوت عرف ها فرقی نمی کند.



پس واژه‌های مأخوذ در تعریف غنا که حداقل چهار واژه می‌شود دو تا واژه مطلق است یعنی یا آری یا نه. چهچه طیف دارد و ممکن است حالت‌های مرزی پیدا بکند که معلوم نباشد چهچه هست یا نیست ولی در حالت‌های مرزی هم باید اصلی تعیین تکلیف بکند. در واقع برای من و شما این حالت و آهنگ را دارد و صدا این‌طور در گلو چرخانده شده است در حد واقعی‌اش تفاوت این‌و آن فرقی نمی‌کند منتهی خود آن چون مقوله به تشکیک است ممکن است در جاهایی در آن تردید باشد. این دو مفهوم نسبیت پذیر نیست اما مفهوم حسن و اطراب بخصوص اطرابی که در مفهوم هست می‌تواند نسبیت پذیر باشد؛ چه اطراب فعلی بگیریم چه اطراب شأنی و چه اطراب نوعی بگیریم چه اطراب شخصی، هر موضعی در ملاحظه قبل اتخاذ بکنیم می‌شود گفت این اطراب به اختلاف احوال افراد و احوال جوامع و محیط و زمانه تفاوت دارد؛ یعنی ممکن است یک آهنگی در صدسال قبل همه را به طرب و وجد می‌آورد ولی چنان متعارف شده که امروز تأثیر خاص شهوانی و عاطفی به وجود نمی‌آورد یعنی به تدریج خاصیت خود را از دست داده است. در فقه هم فراوان داریم مثلاً در شأن کسی نیست که ماشین بنز داشته باشد اگر از مال خود باشد شاید نوعی اصراف بشود اگر از بیت‌المال باشد گناه می‌کند، ولی بیست سی سال بعد همه می‌گویند در شأن این هست و چیزی که در ابتدا حرام بوده الان جایز شده است، خیلی جاها در فقه به تفاوت اشخاص و زمان‌ها و امکانه شأن ملاک است و نسبی است اینجا هم صوت انسانی و ترجیع چیز نسبی نیست و واقعیت‌های ثابت مشخص است.

مثلاً مرجع تقلید نبود اگر می‌خواست دفتر بزند اصراف بود به دو روز تفاوت پیدا می‌کند أصبح مرجع للتقلید اینکه خانه‌ای بخرد و دفتری داشته باشد. پنجاه سال قبل حرام بود پنجاه سال بعد همان کار حلال شد. خبرگان کسی را رهبر می‌کند تا دیروز این شئون را نداشت با یک تصمیم خبرگان رهبر شد نافذ الکلمه و واجب الإلتباع و همه آن‌ها جزء شأن او می‌شود. اطراب چنین وضعیتی دارد ممکن است چیزی در یک زمانی شأنیت اطراب را داشته ولی الان ندارد آیا در اینجا مطلق است یا نسبی است؟

دو حدیث می‌خوانم یکی از امام صادق است و یکی از امام باقر علیهما السلام است حدیث اول از امام باقر است که فرمودند: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاةٍ مَا كَانَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَائِمًا كَانَ أَوْ جَالِسًا أَوْ مُضْطَجِعًا إِنَّ



اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ - اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»^۱ تعبیر حضرت این است که «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاةٍ مَا كَانَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» حقیقت نماز همان ذکر است و «لذکر الله اکبر» هم نمی‌خواهد بگوید نماز مقابل ذکر است می‌گوید راز اصلی و ارزش اصلی نماز در ذکر نهفته است، حضرت می‌فرماید چون روح نماز «ذکر الله» هست تا ذکر الهی در دل و قلب انسان باشد و بر زبان جاری بشود گویا در نماز است ابن فارض می‌گوید فی هواکم رمضان عمره. در عشق شما همه عمرش رمضان است یعنی علاقه الهی که باشد همه عمر رمضان می‌شود اینجا هم در هوای الهی و عشق خدا همه عمرش نماز می‌شود «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاةٍ مَا كَانَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» تا وقتی که در ذکر خداست در نماز است به خاطر این است که روح نماز دارد.

البته این حدیث بحث فقهی ندارد در اینکه بگوییم حاکم بر ادله نماز است و توسعه می‌دهد این یک توسعه اعتباری است نه به ملاحظه بحث‌های حکمی تا وقتی در یاد خدا باشد در نماز است بعد دارد «قَائِمًا كَانَ أَوْ جَالِسًا أَوْ مُضْطَجِعًا» ایستاده یا نشسته یا خواب، مضطجعا حتی حالت خواب را هم می‌گیرد معلوم می‌شود که «ذکر الله» ذکر قلبی است و ذکر قلبی هم ذکر قلبی فعلی نیست بلکه ذکر ارتکازی را هم می‌گیرد چون می‌گوید «قَائِمًا كَانَ أَوْ جَالِسًا أَوْ مُضْطَجِعًا» قرینیت بر این دارد که ذکر لسانی نیست چون در همه احوال ذکر مترنم نیست و یک درجه بالاتر حتی ذکر قلبی فعلی نیست بلکه مقصود از «ذکر الله» ذکر است که درجاتی دارد و حتی توجهات قلبی به خدا که در حال نوم هم برای کسی حاصل است اینجا مقصود است و درجه‌اش مهم است؛ یعنی یاد خدا چنان با وجود او در آمیخته است که عجین با روح او شده و خواب او خواب ذکر الهی است این می‌شود «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاةٍ مَا كَانَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» اگر تا اینجا بود شاید می‌خواست بگوید «لا اله الا الله» زبانی است ولی وقتی می‌گوید: «قَائِمًا كَانَ أَوْ جَالِسًا أَوْ مُضْطَجِعًا» معلوم می‌شود قلبی است بلکه بالاتر از این قلبی یعنی ارتکازی آمیخته با جان و روح است و آن درجه ذکر قلبی آمیخته با جان و روح که حتی در حال خوابیدن وجود دارد، اعماق مراتب و اعلى درجات ذکر است یعنی زبان و روح و

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۷، ص: ۱۵۰.



قلب و مغز و جان با یاد خدا چنان عجیب شده که در اعماق وجود او و ناخودآگاه او هم وجود دارد؛ اینکه ناخودآگاه شخص هم همراه با ذکر خدا باشد، آن درجه عمیقی است که امام باقر «سلام الله علیه» می فرمایند و می گویند اگر آن بود «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاةٍ» این خیلی عجیب است یعنی همه احوال او فی هواکم رمضان عمره. همه عمرش رمضان و نماز است؛ روزه هم همین طور است اگر ذکر عمق قلبی پیدا کرد همه اعمال و سکنت او نماز و روزه می شود اینکه گاهی خطاب به ائمه می شود که تو صلاتی یعنی وجودش وجود صلاتی و صومی می شود و آن قدر عمق پیدا می کند که این ذکر فصل مقوم او می شود و مقوم وجود و حیات او می شود، آن طرفش به حضرت ولی عصر (عج) که سلام می دهد به رکوع و سجود ایشان سلام می دهد برای اینکه احوالش خیلی مهم است و گاهی گفته می شود خود ذوات مقدسه نماز و روزه و عمود دین است. به خاطر روحش ذکر مقوم به وجود او شده همان شکلی که ملاصدرا می گوید که انسان نیست بلکه انسان ذاکر است و ذکر مقوم وجود او شده است. این ها نکات دقیقی در این روایت شریف هست که هم درجه ذکر و هم عمق و نفوذ و تأثیر و وجود او وجود نماز می شود.

امام صادق راجع به امام باقر «سلام الله علیهما» که هر دو بنیان گذار چیزی هستند که باید آن را دنبال کنیم فرمودند: «كَانَ أَبِي كَثِيرَ الذِّكْرِ لَقَدْ كُنْتُ أَمْشِي مَعَهُ وَ إِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ وَ آكُلُ مَعَهُ الطَّعَامَ وَ إِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ وَ لَوْ كَانَ يُحَدِّثُ لِقَوْمٍ مَا يَشْغَلُهُ ذَلِكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» راه می رفت غذا می خورد و سخن هم که می گفت باز «ما يشغله ذالك عن ذكر الله» اوج ذکر عمیق قلبی است بعد می فرماید: «وَ كُنْتُ أَرَى لِسَانَهُ لَاصِقًا بِحَنَكِهِ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۲ همیشه زبانشان به ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مترنم بود.

«و صلی الله علی محمد و آله الاطهار»

^۲ - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۹۰، ص: ۱۶۱.